

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَمْ فَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أُوذِيَْتُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (۷۷) لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹)

مفصل عرض شد که قرآن در بین آیات ولایت ماجرای غلو را یادآور می‌شود. آیا باید قبول بکنیم که آیات مانند بذر در قرآن پاشیده شده؟ یا این که نکته‌ای در مورد غلو وجود دارد که این ماجرا در سوره نساء تکرار می‌شود که آن هم در مورد حضرت عیسی است. در جلسات قبل به جریانات حضرت عیسی مفصل پرداختیم و این که خدا بشریت را در فتنه‌هایی قرار می‌دهد که او را امتحان کند. هر وقت که تصور کردیم همه چیز روی فرم و ردیف است، خدا در این فضاها امتحان می‌گیرد، نه! در این فضاها خدا امتحان نمی‌گیرد.

**وقتی روح قوی می‌شود احکامش را به بدن تحمیل می‌کند**

در ماجرای حضرت عیسی از مدل تولد ایشان که مدت حمل ایشان تقریباً ۷ ساعت بوده و عنوان روح الله بودن ایشان؛ یعنی وقتی روح خیلی لطیف می‌شود، احکام خودش را به بدن می‌دهد، لذا اگر می‌گویند روح نورانی بدن را نورانی و انسان را صبیح الوجه می‌کند، این جهت دارد؛ چون احکام خودش را به بدن می‌دهد، حتی فرد غذاهای روحانی می‌خورد و واقعاً سیر می‌شود. این چیزی که در مورد حضرت مریم (سلام الله علیها) شنیده‌اید که «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (آل عمران: ۳۷)؛ یک رزقی می‌خورده و با همان

هم سیر می‌شده. اگر از احوالات بزرگان و ائمه شنیده‌اید که خیلی کم غذا می‌خوردند!؛ مثلاً آیت الله بهجت کلاً صبح و ظهر و شب نان با چای می‌خورده که آدم تعجب می‌کند! و این با پزشکی قابل توجیه نیست؛ چون بالاخره بدن ویتامین و پروتئین لازم دارد. این‌ها مال غلبه احکام روح است. وقتی روح به بدن غلبه می‌کند احکام خودش را به بدن تحمیل می‌کند.

به هر حال درباره عنوان روح الله بحث مفصل شده که در قرآن این عنوان به حضرت عیسی نسبت داده می‌شود و می‌بینید در تمام آیات و روایات این وصف برای حضرت عیسی آمده و برای موسی عنوان کلیم الله آمده، یا اگر داریم ابراهیم خلیل الله، می‌بینید درباره مقام خلت ابراهیمی بحث می‌کنند که خلیل الله شدن صرف رفیق خدا شدن نیست بلکه برای خودش مقامی است و لذا می‌بینید وقتی راجع به آن بحث می‌شود، می‌گویند ابراهیم در خُلل و فُرَج خدا رفته؛ یعنی رفیق با خلیل فرق دارد. برای همین می‌گویند رابطه‌تان را با آدم‌ها قطع نکنید، در حد سلام و علیک باشید، ولی این‌ها را برای خود خلیل هم نگیرید؛ «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (فرقان: ۲۸)؛ ای کاش با فلانی خلیل نمی‌شدم! خلیل کسی است که رفته در زیر و بم کار شما؛ یعنی دیگر با شما قاطی شده؛ لذا یک اصطلاح جالب «هجر جمیل» داریم: «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» (مزل: ۱۰)؛ یعنی تو صحنه‌ی دلت آدم‌ها را راه نده! ولی قهر هم نکن؛ بالاخره آدم باید مراقب دلش باشد که چه کسی را راه می‌دهد و چه کسی را راه نمی‌دهد. قهر نکن ولی از مردم یک هجر داشته باش!

### کفار و مشرکین را در دل خود راه ندهید

جالب است که آیه «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» در سوره مزل است که اول بعثت است! اول بعثت که آدم نمی‌تواند با مردم قهر بکند. اگر با گنهکاران قهر کند که هدایتی شکل نمی‌گیرد! ولی باید این کفار و مشرکین را هدایت کند و دم در دل خودش هم بایستد که یکهو نسبت به مشرکی، کافری محبت پیدا نکند، یک جوری دل نسپرد! دلش کشش پیدا نکند؛ به فرض آدم می‌بیند یک مشرکی یک کار خوبی کرده، درست است که کار خوبی است، ولی تو دم در دلت بایست که کفار و مشرکین وارد فضای سینه‌ی تو نشوند!

لذا بحث ولایت به معنی محبت اصلا از همین جا شروع می‌شود؛ یعنی ولایت به معنای حکومت و تحت سرپرستی گرفتن و کل معانی ولایی از این جا شروع می‌شود.

داشتیم یک pack را بررسی می‌کردیم که حضرت عیسی و حضرت مریم عجیب بودند و عملا قابلیت این غلو را داشته‌اند. در یک فرصت کوتاهی مادر حامله می‌شود بدون پدر و می‌دانید که این هم غلبه احکام روح است که فتمثل لها بشرا سويا؛ و این روح به معنی پدر نیست و لذا عیسی روح الله است. به استظهاری که در روایات داریم و علامه هم گفته‌اند اصلا لزومی هم ندارد که ۹ ماه در رحم بماند تا برسد! «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا \* فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ...» (مریم: ۲۳-۲۲)؛ یعنی به محض این که حمل کرده، درد زایمان گرفته.

به هر حال در حضرت عیسی پتانسیل زیادی برای غلو وجود دارد.

حالا این طرح بحث غلو که در این جا و در سوره نساء در یک زمینه و کانتکست دارد انجام می‌شود، همین بحث غلو در زمینه ولایت هم دارد انجام می‌شود.

### توجه ائمه به فقر محض انسان در ادعیه

در این جا احتمالات متعددی هست. بحث غلو و بحث توحید در مقابل آن. اولاً می‌تواند اشاره به این باشد که اگر ما طرح مبحث ولایت می‌کنیم، ولایت را با توحید قاطی نکنید؛ یعنی ولایت سرچایش و توحید هم سر جایش! در حوزه مشکات داشتیم نامه ۳۱ نهج البلاغه را بحث می‌کردیم: «مِنْ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمُقَرَّبِ بِرَمَانٍ»؛ منِ درب و داغون به توی درب و داغونتر! در صورتی که نامه امام علی به امام حسن مجتبی است! مثلاً دارد که پیروی باعث شده خیلی چیزها یادم برود و بعد به امام حسن بگویند که تو تاجر غروری! خلاصه امام حسن و خودش را در همان چند سطر اول له می‌کند! لذا این زمینه طرح اشکالاتی شده.

بعضی گفته‌اند: این‌ها را آدم‌های عادی هم می‌گویند. بعضی گفته‌اند این نامه امام علی «بما هو انسان» به

امام حسن «بما هو ولد» است و طبیعتاً این سؤالات کش پیدا می‌کند.

مثلاً مناجات‌هایی که در ابوحمزه می‌بینید، گاهی اوقات آدم کم می‌آورد! و می‌گوید: خدایا من این کارها را نکرده‌ام، این کارها را امام سجاد کرده! مثلاً دارد «**انا صاحب الدواهی العظمی**»؛ من صاحب ماجراهای بزرگ هستم! «**اعْطَيْتُ عَلِيَّ مَعَاصِي الْجَلِيلِ الرَّشَاءِ**»؛ من سر گناه‌های خیلی بزرگ رشوه دادم! بعد آدم با خودش می‌گوید: من که این کارها را نکرده‌ام! یعنی وقتی خیلی کار جلو می‌رود، آدم حتی نمی‌تواند برای مضمونش حس بگیرد. امام به حاج احمد آقا چنین چیزهایی نوشته که «بعضی فکر می‌کنند این ادعیه آموزشی است»، بعد امام روی این نظر یک پیاده‌روی اساسی می‌کند که «این بی‌شعورها نمی‌فهمند». این‌ها نفهمیدند که دارند از قول امام علی می‌گویند: پسر من و تو که معصومیم، این مردم بدبخت را ببین! در صورتی که اتفاقاً یک ولی خدا وقتی توجه به آن ضعف اصلی «**أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ**» (فاطر: ۱۵) می‌کند، واقعاً خودش را در پیشگاه خدا می‌بیند، نه این که من «بما هو انسان»! بلکه قائل است به این که اصلاً چرا من هستم؟! من از این نارحتم که هستم؟! ائمه از بودنشان خجالت می‌کشند! اصلاً چرا روی این اقیانوس من به عنوان یک موج هستم؟! یعنی من که هیچی هستم، چرا باز هم هستم؟! این قدر کار لطیف می‌شود!

مثلاً شما با استادتان جایی می‌روید، بعد یکی از شاگردانی که شما را می‌شناسد و استاد شما را نمی‌شناسد، می‌آید و مدام پیش شما اظهار خاکساری می‌کند و شما دارید جلوی این استاد داغون می‌شوی! اصلاً می‌خواهی آب شوی بروی توی زمین که چرا من الان این‌جا هستم. من دارم پیش استادم خجالت می‌کشم وقتی تو داری از من تعریف می‌کنی. اصلاً کاش من نبودم. این حال خیلی حال لطیفی است و این دقیقاً همین است که در برابر توحید، با این که دارد ولی خود را بدهکار می‌بیند؛ مثل کسی که یک میلیارد از بانک وام بگیرد، بیشتر دارد ولی بدهکارتر است! کسی که یک میلیون از بانک وام بگیرد، کمتر دارد و کمتر هم بدهکار است. این حد پول دریافت کردن از بانک، این‌ها را بدهکارتر نشان می‌دهد و واقعاً هم بدهکارتر هستند. این حال که حال یک موحد است و رسیدن به آن هم سخت است.

یک نفر آمد به من گفت: آقا شما امام زمان را دیده‌ای؟ گفت: من به خانمم گفتم که اگر فلانی ندیده باشد،

دیگر من شک می‌کنم!

بعضی‌ها فکر می‌کنند این اتفاقات اتفاقات ساده‌ای است! آیا الان شما موحد شدید؟ اگر این اتفاق برای کسی مثل آقای حق شناس در ۱۷ سالگی افتاده، حتما ایشان یک تحفه‌ای بوده! (معروف است که ایشان به امام زمان می‌گویند: من پدر ندارم و حضرت می‌گویند: من پدرت) چنین اتفاقاتی خیلی نوبرانه است.

### بحث قرآن تنها بر ولایت‌های توحیدی است

می‌خواهم عرض کنم در کنار بحث ولایت، بحث توحید بسیار بحث لازمی است و اصلا ولایتی که قرآن تعریف می‌کند، **ولایت‌های توحیدی** است و اگر غیر این باشد اصلا به درد نمی‌خورد، لذا این قدر بحث این است که شما با اسباب کار بکن، ولی اینقدر سبب نبین! به قول مولوی «دیده‌ای خواهی سبب سوراخ‌کن» درست است که این‌ها سبب هستند ولی «يَا مَنْ تَسَبَّبَ الْاَسْبَابَ بِلُطْفِهِ»؛ اسباب به لطف او سبب هستند.

یک موقعی آدم بچه است، فکر می‌کند این آب از این شیر بیرون می‌آید، بعد که بزرگتر می‌شود می‌فهمد پشت آن لوله‌کشی است و از آن لوله‌ها دارد آب می‌آید، بعد می‌رود می‌بیند زمین را دارند می‌کنند، می‌فهمد شاه لوله‌ها آب دارند، بعد می‌رود می‌بیند پشت سد پر آب است، یک خرده که آدم بزرگتر می‌شود می‌فهمد اصلا این آب مال زمین نیست! آب‌ها از آسمان آمده و اگرهم پشت این سد آب هست، این آب‌ها ریشه‌ی زمینی ندارد. زمین که در خودش آب تولید نمی‌کند! بعد دیگر نگاهش می‌رود به آسمان. یعنی ضمن این که دستش را زیر شیر آب می‌گیرد برای این که آب توی دستش بیاید ولی حواسش هست که آب فقط از آسمان می‌آید. این آب‌های آسمان‌هاست که آمده.

ما گاهی در ولایت طرح‌هایی را دنبال می‌کنیم که به توحید ما لطمه می‌خورد؛ دیگر حوصله‌ی مناجات نداریم! و می‌گوییم مناجات برای چه؟ این ولایت هست دیگر! در حالی که اولیای خدا در عمق این مناجات‌ها فرو می‌رفتند. اتفاقا این عظمت امام سجاد است که شما کم می‌آوری!

توحید یعنی واسطه فیض عبد خداست

یکی از نکاتی که این جا در غلو بحث توحید به میان می‌آید، برای جمع کردن این دو پدیده با هم است و تعریف پدیده واسطه‌ی فیض. تعبیر به این است او **عبد** و رسول الهی است؛ یعنی پیک خداست.

نکته: چرا بحث عبد در این جا غلبه توحید است؟ این قرآن‌هایی را که لفظ «الله» را قرمز کرده‌اند ببینید که معروف‌ترین حرف خدا در قرآن چیست؟ خود خدا! ورق که می‌زنید می‌بینید اول و آخر حرف خدا خود خداست. ماجرای خدا این جور است. می‌گویند: با اتمام رسالت رسولان الهی کمر اولیای خدا شکست و یکی از دلائل آن را این می‌گویند: مادامی که جریان رسالت برقرار بود، به اولیای الهی رسول الله می‌گفتند. رسول الله اسمی است که با اسم خدا مشترک نیست؛ اسم خدا هیچ وقت رسول نیست. وقتی به پایان دوره نبوت و رسالت رسیدیم، به این اولیای خدا می‌گویند «ولی» و این از اسماء مشترک با خداست! ما اصلاً خجالت می‌کشیم که ما را با اسمی صدا می‌زنند که این اسم با اسم خدا مشترک است.

ما توی مدرسه وقتی می‌رویم برای نماز، بچه‌ها می‌گویند: برای سلامتی علمای اسلام صلوات! می‌گوییم: به من عالم نگویید! همین که نبی بگویند کافی است! پشتوانه‌ی این شوخی، این حرف است که اسم عالم با اسم خدا مشترک است؛ یعنی آدم خجالت می‌کشد که چرا اسم من با اسم خدا مشترک است؟! برای همین قشنگ‌ترین اسم برای ولی خدا این است که به او «عبد» بگویند که اولاً به عمق وجود و هدف خلقت او دارد اشاره می‌کند، ضمن این که برای او شیرین‌ترین اسم این است که او را با «عبد» صدا بزنند: «عبد ورسوله»

## ولایت زیر چتر توحید معنا دارد

این صرفاً یک واکاوی بود که در یک ولی خدا چقدر توحید غلبه دارد! و هر طرحی از ولایت که بخواهد حتی لبه‌هایی از توحید را بگیرد، مردود است. آقای جوادی بارها و بارها می‌فرمودند: کنار این زیارت‌ها آدم حتماً مناجات لازم دارد، حتی با درصدی بالاتر! یعنی خط را گم نکند و وقتی می‌رود دکتر، بداند که «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُهِوْ يَشْفِينِ» (شعراء: ۸۰)، نه این که همه دکترها را رفتی و نتیجه نگرفتی و حالا آمدی سراغ علت العلل و سرسلسله‌ی علت‌ها! قرآن درباره این‌ها می‌گوید: «أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴)؛ بعضی‌ها از دور خدا را صدا می‌زنند. خدا که ته سلسله نیست! سر سلسله است. همین جا دارد یک چیزی به من می‌گوید. این **اندیشه**

**توحیدی** باید جا بیفتد. نه این که بگوییم این به آن می دهد و آن به دیگری و خدا می دهد به او! خدا که به آخری نمی دهد! این مثال لوله کشی آب باز هم گویا نیست. برای همین جمع کردن اندیشه توحیدی و وساطت فیض خودش یک عمل جدی فنی می طلبد و کسی فکر نکند که مثل همین لوله کشی، آب اول می آید پشت سد و یک ضرب دست ما نمی آید. باید طرف وجود رابط و این مفاهیم را بفهمد اگر بخواید بفهمد وگرنه اگر بخواید بچشد، می تواند درک کند که سریع دارد از دست خدا می گیرد. او خدا را می یابد.

عنوان دیگری که این جا می شود دنبال کرد، این نکته است که طرح بحث غلو یکی از راه های گریز از زیر بحث ولایت است. با یک مثال خودمان را به این فضا نزدیک کنیم. بدانید که پشت خیلی از این اندیشه های فکری، بحث های سیاسی است. مثلاً دیدید که گاهی خیلی از استادان تعریف می کنید و برای هوای نفس است و می خواهید بگویید که من به فلانی خیلی نزدیک هستم و من هم کسی هستم! انسان باید از شرور نفس بپرهیزد.

### اندیشه های فکری پشتوانه های سیاسی دارد

طرح خیلی از اندیشه های فکری پشتوانه های سیاسی دارد ولی در قالب اندیشه جلو می آورد. من فقط یک مثال کاملاً واقعی از فضای دنیای اسلام برایتان بگویم: یکی از فرقه های شیعه به نام واقفیه، کسانی هستند که متوقف شدند در امام کاظم، موسی بن جعفر (ع) تا این حد که گفته اند ایشان همان مهدی است که عروج کرده و شهید نشده و برمی گردد. اینقدر این اندیشه خودش را در جهان تشیع آن موقع غلبه داد که الان در میان رجالیون (عالمان علم رجال) مرتب به اسم های درستی می رسید که می گویند: «فلان ثقة الا انه واقفی»؛ آدم خوبی است ولی واقفی است. تا آن جا که حتی طرف از خصمین رجالیون است؛ مثل محمد ابی نصر بزنطی که اگر بگویند سه نفر خیلی معتبرند، یکی از آنها این آدم است که همین در فتنه واقفیه واقفی شد، ولی بعد برگشت و دنبال امام رضا رفت و از اصحاب خاص امام رضا شد.

حالا این فتنه واقفیه چه بوده؟ فتنه توسط یکسری از وکلای موسی بن جعفر به راه می افتد، به همین سادگی! چون از زمان امام صادق وکلای امام در اقصا نقاط پخش شدند و دائم سیستم سازمان وکالت پیشرفت

می‌کرده. در زمان امام کاظم به دلیل طول مدت امامت ایشان، این سازمان قوت بیشتری پیدا کرد و عملاً وکلای امام شبیه وزرا شده بودند که اموال امام دست این‌ها بود. خب از پول گذاشتن سخت است دیگر! یعنی اگر امامت امام رضا را این‌ها قبول می‌کردند باید تمام پول‌ها را رد می‌کردند، لذا این فتنه توسط وکلای درشت امام درست شد! مثل علی بن حمزه بطائنی، لذا در علم رجال می‌گویند این حدیثی که حمزه بطائنی نقل کرده در دوره‌ای بوده که فاسد المذهب شده، یا زمانی که وکیل خوب امام بوده؟ لذا می‌بینید یک فتنه با رگ و ریشه اعتقادی به راه می‌افتد. حالا به امام موسی بن جعفر این غلو برازنده بوده. در روایت اگر می‌بینید داریم «عن العبد الصالح»، یعنی امام موسی بن جعفر، با این که همه ائمه عبد صالح هستند، ولی عبد صالح به طور خاص یعنی موسی بن جعفر. خوب یک کسی که در این اشل بوده و بعد زندان کشیده زمان شاه بوده، و وجاهت خیلی زیادی داشته، لذا توسط وکلا طرح غلو می‌شود که امام کاظم نمرده‌اند، ایشان مهدی هستند و چرا در ۵۰۰ سال پیش با این طرح همه را سر کار گذاشتند؟ برای این که زیر بار امام رضا نروند! چرا زیر بار نروند؟ به خاطر پول!

اگر شما زنگ بزنید دفتر یک مرجع فقید برای مثلاً پرداخت وجهی به مرجع دیگر، گاهی می‌گوید: اگر این مرجع زنده فلان جوری می‌تواند خرج بکند، شما می‌توانید بدهید و گر نه نمی‌توانید بدهید!

این چه حرفی است؟! مگر آن مرجع چه جوری خرج می‌کرده؟! می‌بینید یک مرجع دفتر مرجع دیگر را با قوت خودش بسته! با این که مرجع رفته و شما هم مرجع نیستی، پس چرا خمس و وجوهات دریافت می‌کنی؟

### طرح غلو درباره حضرت عیسی برای مقابله با پیغمبر

(۳۵: ۴۱) کلا این طرح غلو و پیش بردن طرح‌های این چنینی، پتانسیل ایستادن در مقابل ولی را دارد و این طرح خیلی به این نزدیک است آدم به فتنه بیفتد!

حالا بعید نیست در این آیه یکی از احتمالات طرح غلو، این باشد که کسانی هستند که عملاً با چیزی به نام عظمت شخصیتی خود حضرت عیسی زیر بار پیغمبر نمی‌روند؛ یعنی حضرت عیسی را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که ... مثل کسانی که جوری از امام تعریف می‌کنند که بوی این به مشام می‌رسد که می‌خواهند زیر بار



این ولیّ جدید نروند! یعنی با این انگیزه دارد تعریف می کند، لذا دعوی نوعی الوهیت و پرو بال دادن آنقدر در قضیه غلو در افواه شکل می گیرد که مثلا می گویند: مگر الوهیت مفت است که در هر کسی به وجود بیاید؟! یکی از اتفاقاتی که می تواند بیفتد این است که کسانی که این امامزاده دست آن هاست، مدام تغلیظ شده تعریف می کنند و این دأب قرآن نیست. دأب قرآن این است که اگر از امام نکات خوبی گفته می شود، برای این که چنین ادعاهای درست نشود، در کنارش یک چیزهایی گفته شود که مثلا فلانی که خیلی آدم خوبی است، گاهی هم عصبانی می شود! تا مردم صددرصد یک آدم را باور نکنند. (۱: ۰۴۵)

معروف است که یک عده آمدند پیش حاج شیخ عبدالکریم حائری که خمس بدهند و آقا رفتند دستشویی و گذاشت رو رگبار! این ها بلند شدند رفتند، گفتند: آقا و این حرف ها!

جالب است که در روایات ما در کارهای بد متهم ردیف اول خود انبیاء هستند. هر جا کار بد آمده کنارش اسمی از انبیاء است اما از فرعون و خطاکاران چنین چیزهایی نمی شنوید. این دلیل دارد و دلیل آن را در روایات گفته اند که براهین و معجزات یک نبی خدا تصویری در اذهان می گذارد که ممکن است یک ادعای الوهیت در میان پیروان به وجود بیاورد. حالا این ها ترک اولی بوده، یا قضاوتی کرده، می آید آن را درشت می کند و در چشم ما می کند؛ مثلا یونس این جوروی کرد و ما پدرش را در آوردیم! «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (صافات: ۱۴۴-۱۴۳)؛ اگر از تسبیح کنندگان نبود، او را پرت می کردیم .... بابا این که نبی تو بوده چرا این جوروی می کنی؟! یعنی خدا یک جوروی بر خورد می کند که انگار این نبی نبوده؟! مگر انبیا آدم های خوبی نبودند؟! حالا یک کاری کرده!

اتفاقا سرّش در روایات همین است که این هیچ منافرتی با توحید پیدا نکند و طرف فکر نکند که حالا خدا شده! دأب خدا نسبت به انبیاء همین جور است که این ها خارج از آدم نشوند، لذا روایتی این جا ذیل «كَانَا يَا كَلْبَانَ الطَّعَامِ» توضیح می دهد که این ها که غذا می خوردند «وَمَنْ كَانَ لَهُ أَكْلٌ كَانَ لَهُ سَفَلٌ»؛ کسی که غذا می خورد مدفوع دارد و کسی که مدفوع دارد که خدا نیست؛ یعنی که شما بتوانی این عظمت را کنار توحید نگه داری، لذا در آیات و روایت می خواستند کوچکترین اتفاقی را که افتاده نقل کنند.

این که حضرت عیسی پتانسیل غلو دارد و تازه یک چیزی ما داریم که مسیحی‌ها ندارند و آن این که مسیح کسی است که به آسمان‌ها رفته، نه این که مرده باشد و این چیز عجیبی است! در کشف و شهودها حضرت عیسی را در آسمان‌ها دیده‌اند! یکی دوسال هم که نیست! تا حالا ۲۰۰۰ سال گذشته که ایشان در آسمان است و برمی‌گردد، در حالی که دیگر نبی هم نیست و با احکام جدید برمی‌گردد؛ چون دوران ختم نبوت است. یک ولیّ است پشت سرِ ولی الله الاعظم. این نیست که یک نبی پشت سر یک ولیّ باشد که اگر نبی شد جا برای ولی نیست؛ چون خود اولیاء باید تبع نبی باشند.

به هر حال کل این pack را در این فضا می‌شود دید که این‌ها غلو را مطرح می‌کنند و خدا در قرآن می‌گوید: این یک جور هواپرستی است.

### توطئه‌ی غلوا!

(۷۷): «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»؛ ای اهل کتاب غلو نکنید در دینتان بناحق و تبعیت نکنید اهواء یک گروهی را که این‌ها دارند یک کاری می‌کنند، انگار یک توطئه‌ای دارند می‌کنند. این‌ها خودشان از قبل گمراه شدند و گروه زیادی را هم گمراه کردند و خودشان از راه مستقیم گمراه شدند. نروید پی این‌ها بیفتید!

لذا این هم جزء احتمالات این بحث می‌توانیم ببریم. این هم خودش یک توطئه است که آنقدر از امام بگوییم و چشم‌ها را پر بکنیم که کسی زیر بار آقا نرود! به این طرح هم می‌شود فکر کرد که سابقه‌ی تاریخی هم دارد و می‌شود این عبارت قرآن را به آن ربط داد.

همان طور که داریم «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (بقره: ۶۱) و داریم «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِحَقِّ» همین طور غلو هم درباره انبیا نداریم، منتها در بعضی ادعیه ممکن است انسان مضامین آن را غلو بیندارد. جالب است که دعای زیارت جامعه را شیخ صدوق نقل می‌کند و شیخ صدوقی که یک غلوستیز حرفه‌ای است! که اگر کسی سهو النبوی را قبول نداشته از قم اخراج می‌کرده و می‌گفته: پیغمبر هم سهو می‌کند.

البته ممکن است انسان یک چیزهایی را به دلیل ندانم‌کاری به غلو نسبت دهد، ولی مهم در این بحث این است که زبان صحبت کردن خود ائمه با خدا زبان زیارت جامعه کبیره نیست. مثلاً نمی‌گویند که خدایا می‌دانی چه کسی آمده به درگاهت؟

(سؤال) واقعه من به جهت سابقه تاریخی آن را دنبال نکرده‌ام. خود حضرت علی هم واقعا پتانسیل غلو را دارد؛ مثلاً کسی جعفر الیهی نمی‌شود، ولی علی الیهی داریم. خانقاه این‌ها را اگر دیده باشید، نوعاً آدم‌های بی‌شریعتی هستند؛ یعنی در شریعت خیلی کوتاه آمده‌اند. بند سبیلشان هستند و نماز را می‌خوانند و نمی‌خوانند! عرق می‌خورند و نمی‌خورند! حال و هوایی دارند و البته درجات متفاوتی.

می‌بینید بنیان‌گذاران یک چیزهایی ممکن است یک هواهایی را داشتند دنبال می‌کردند که البته می‌توان رگ و ریشه این‌ها را در آورد و بعد این‌ها توده‌ای از مردم را دارند به دنبال اندیشه‌ای می‌کشند (البته دقیق‌تر باید راجع به آن فکر کرد)؛ چون این اندیشه‌های انحرافی جورهای مختلفی است. گاهی اوقات هست که اصلاً ریشه آن ریشه‌ی خوبی است؛ مثل «انجمن حجتیه» که بنیانگذاران آن چه بزرگانی بودند! یا «مکتب تفکیک»، واکنش روی چه اندیشه‌هایی بوده که این‌ها آن قدر نص‌گرا شده‌اند؟ و به نصوص و متن این قدر توجه کرده‌اند. و رفته رفته زاویه‌ای باز شده و کش پیدا کرده و سر از انجمن حجتیه در آورده! می‌بینید یک‌هوا ارکان این‌ها یک تقاربی با هم پیدا کرده‌اند، البته هر کدام را باید مستقل فکر کرد و دلیل و تاریخچه‌ی آن را بررسی کرد، ولی علی الیهی‌ها که در همین سبقه‌ی غلو جا می‌گیرند، یک دلیلش می‌تواند گریز از شریعت باشد. همین الان گاهی اوقات نوعی از ارادتی که ما به اهل بیت نشان می‌دهیم.... یک عده می‌آمدند می‌گفتند که بعضی خیلی ادعای شیعی بودن دارند، ولی این‌ها روی حلال و حرام خیلی جدی نیستند، اهل بیت هم گفته‌اند که کسی فکر نکند که به واسطه‌ی انتسابش به ما ... «أَنَا إِمَامٌ مِنْ أَطَاعِنِي»؛ ما امام کسی هستیم که از ما اطاعت کند. گاهی اوقات نوعی از ارادت به اهل بیت حتی در این شیطنت‌ها پنهان می‌شود؛ یعنی طرف به شریعت و دستورات خدا نگاه نمی‌کند و در زمان اهل بیت هم چنین طرز تفکری بوده است.

**خدا سومی سه نفر یا چهارمی سه نفر؟**

(۷۳): لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

توحیدی که در این آیه هست که می‌گوید باید بگویید خدا رابع ثلثه است که «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا

هُوَ رَابِعُهُمْ» (مجادله: ۷)

بسیاری از اوقات خدا «واحد» را به نام واحد قهار معرفی می‌کند؛ یعنی که قهر کرده با همه، یک واحدی که هیچ چیز کنارش ندارد، واحدی که پوشاننده است و در کنارش «دو» ندارد.

بارها عرض کردیم این حرف‌ها غیر توحیدی است ولو گفتن آن! آدم در این گفتار باید دقت کند و نگوید: چشم امیدم اول به خدا و بعد به شما! که در واقع همین را هم دروغ می‌گوید و قائل است که اول شما و بعد خدا! به هرحال گفتن این‌ها ضرر دارد. این‌ها مثل فحش می‌ماند، منتها ما فکر می‌کنیم حرف‌های زشت، فحش‌های آبدار دادن است. کسانی که فکر می‌کنند فقط صحنه بد دیدن در اینترنت بد است. یکی از اساتید می‌گفت، به اعتقاد من گوش کردن به اخبار بعضی از این شبکه‌ها از دیدن فیلم سکسی بدتر است! و این حرف درستی هم هست. فیلم سکسی مگر در طرف چه کاری می‌کند؟ نهایتاً چهار بار او را تحریک می‌کند، ولی آن می‌زند اندیشه‌اش را خرد می‌کند؛ یعنی می‌بینی طرف از نظر اندیشه منفجر شده! و همان شده که قرآن می‌گوید: «فرحوا بما عندهم من العلم»؛ دیگر با همین داشته‌هایش دارد حال می‌کند! می‌بینید دارد نسبت به حکومت و مسلمان‌ها دارد بدبین می‌شود. این فکر می‌کند فقط صحنه دیدن بد است، ولی این صد بار از آن بدتر است. یکی از انواع حرف زشت همین جور حرف زدن‌هاست؛ این که خدا بشود عدد اولی دو! یعنی خدا «یک» است و دیگری «دو». <sup>۲</sup> این که همه ما را روی هم بشمارند که با خدا جمع نمی‌شویم. خدا که در لیست سرشماری وارد نمی‌شود! ممکن است جن‌ها و ملائکه در سرشماری بیایند، پس یا بگو یک و دیگر هیچ نگو! یا بیا و بقیه را بشمار! لذا «وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» خدا در برابر چنین حرفی مثل یک حرف زشت برخورد می‌کند که اگر بس نکنند از چیزی که دارند می‌گویند، ما کفار را عذابی دردناک می‌کنیم

(۷۴): «أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ آیا توبه و استغفار نمی‌کنند در حالی که خدا غفور

و رحیم است؟

(۷۵): «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ

نُبِّينَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤفَّكُونَ»؛ مسیح چیزی نبوده! فقط رسول بوده که قبل از او هم رسل آمده‌اند.

آیا شما می‌خواهید به الوهیت مسیح قائل بشوید چون پدر ندارد؟ حضرت آدم که بی‌پدر و مادر است! اگر قرار

باشد کسی پدر و مادر نداشته باشد، حالت الوهیت داشته باشد که حضرت آدم ...

عرض شد که قرآن دقت دارد که این الوهیت من دون الله است. اگر آیا ۱۱۶ مائده را نگاه بکنید!

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ تو گفتی به این‌ها که

من و مادرم دو خدا من دون الله باشیم؟

این از همان دعوی زرگری‌هاست که در قرآن خیلی زیاد است! آن‌جا هم که دارد «أَلِلَّةَ مَعَ اللَّهِ»؟ «مع الله»

آن ایراد دارد. «من دون الله» آن هم ایراد دارد و این ادبیات قرآن نیست، ولی اگر داشت «أله من الله» درست

بود. «من الله» همان چیزی است که به آن می‌گوییم واسطه‌ی فیض؛ یعنی کسی که یک جوهری تدبیر امور دارد

می‌کند، منتها از خدا نشأت گرفته.

«وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»؛ توضیح دادیم که عنوان «صدیقه» را با آیه ۱۷۷ بقره هماهنگ کردیم که به آنان با آن همه

عظمت می‌گوید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا»؛ کسانی که راست گفتند و چرا چنین معنایی وجود دارد؟ چون یک

معنی تصدیق، از باب تفعیل به راستی کشیدن است و این معنا را در چند جای قرآن داریم.

عنوان صدیقه که برای حضرت زهرا و حضرت مریم است، عنوان کمی نیست! یک جا در قرآن به حضرت

ابراهیم می‌گویند: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» (صافات: ۱۰۵)؛ یعنی دیگر سر اسماعیل را نبُر! یعنی تو این رؤیا را به صدق

کشاندی و تحقق بخشیدی. کاری که باید می‌کردی کردی.

یا داریم «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» (سبأ: ۲۰)؛ ابلیس گمانش را در مورد آن‌ها تصدیق کرد؛ یعنی گمان

را به صدق کشاند و تحقق بخشید.

باز در روایات از حضرت امیر داریم: اگر کسی گمان خیر به شما برد «فَصِدِّقْ ظَنَّهُ»؛ شما ظن او را تصدیق کنید! نه این که از شما بپرسند شما امام زمان را دیدی یا نماز شب می‌خوانی؟ بگویی: بله! بلکه یعنی گمان او را به صدق بکشان. خدا این را به السن عباد (زبان بندگان) انداخت. این‌ها یکسری فشار افکار عمومی است که خدا به آدم می‌آورد. این یکی از سنت‌های خداست. یعنی ما کلاً نمی‌خواهیم آنقدر هم آدم خوبی باشیم، ولی خدا تو دهن مردم می‌اندازد و بعد به گوش خود آدم می‌رسد و می‌گوییم: عجب بدبخت شدیم! حالا باید برویم نماز شب بخوانیم!

این جا هم راجع به حضرت صدیقه طاهره در انتهای سوره مبارکه تحریم یک نکته‌ای دارد: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا» این دو پیغمبر نتوانستند کاری برایشان بکنند! وقتی طرف عین نجاست می‌شود، کاری نمی‌شود کرد. اگر آب بریزی بوی گندش در می‌آید! کار به جایی می‌رسد که «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ داوود که از اجداد این‌هاست؛ یعنی داوود فرزند خودش و قوم خودش را لعن می‌کند؛ یعنی می‌بینید که آدم می‌تواند نزدیک‌ترین فرد به پیغمبر خدا باشد، ولی پیغمبر نتواند برایش کاری بکند «فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا».

در مقابل برای «الذین آمنوا» نقطه مقابلش را مثال زده که یک نفر در کنار بدترین آدم باشد ولی... و این قابل دقت برای هر کسی که می‌گوید شوهر من فلان جور بود و من مجبور بودم فلان جور بشوم.

حالا راجع به حضرت مریم چه می‌گوید؟ بالاخره حضرت مریم پیغمبرزاده، مادر پیغمبر و تحت تکفل پیغمبر است؛ یعنی همه‌جوره با پیغمبر بوده.

(سؤال) خیلی جالب است ببینید دین چقدر می‌تواند تقلیل پیدا کند در ذهن! اخیراً این روزنامه فرانسوی که کاریکاتور کشید، صادق علوی خبرگزار ایران در فرانسه با سردبیر این روزنامه مصاحبه کرد و گفت: شما راجع به هولوکاست هم کاریکاتور می‌زنید؟ گفت: هولوکاست که مسئله مذهبی نیست که بشود مسخره کرد! البته این ادبیات خیلی برای ما غیرآشناست. ببینید دین اینقدر در اذهان آدم‌ها می‌تواند تقلیل پیدا کند که بگوید: این که

مسئله مذهبی نیست که بشود مسخره‌اش کرد، برای خودش مسئله‌ای است! حتی چند سال پیش تابلویی به نام «عیسی در ادرار» بود که برنده یکی از جوایز معروف هنری شد! عکس حضرت عیسی را توی یک پلاستیک پر از ادرار گذاشته بودند و آن را قاب کرده بودند به عنوان یک کار هنری! در انجیل متیوس هم هست که او نامزد یوسف نامی داشته! یک یوسفی نامزدش بوده! که براساس آن فیلم هم ساخته‌اند. یعنی کل حرکت خدا را به آن عظمت که کسی را که بدون پدر متولد شود و حضرت مریم را به این وضع کشاندن.

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا» (تحریم: ۱۲)

کلمه کلا در فضای حضرت مریم، یک موجودی است به نام حضرت عیسی که ولی خداست. اگر با همین قرینه حساب بکنید، بعید نیست تصدیق «بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا» به انبیاء و ائمه برگردد؛ چنانچه در باره حضرت آدم داریم: «فتلقى آدم من ربه بكلمات»، این تصدیق کلمات رب عمق معرفت حضرت آدم را می‌تواند نشان دهد. درباره حضرت یحیی داریم «مصدقا بكلماته»، و درباره حضرت عیسی «یبشره بكلمه منه».

اگر مصدقا به معنی تصدیق و ایمان آوردن باشد که می‌تواند به صدق کشیدن معنا شود؛ چون قابلیت چنین معنایی در تصدیق وجود دارد؛ یعنی این که کسی این‌ها را محقق بکند صدیق است، چنانچه داریم که چه کسانی راست گفتند؟ کسانی که یک خروار صفت داشتند: «اولئك الذين صدقوا»؛ این‌ها راست گفتند. تقریبا این تعبیر در فارسی هم هست، می‌گویند: اگر راست می‌گویی ... یعنی اگر واقعا حرفت راست است باید عمل مطابق آن حرف باشد؛ یعنی آن اندیشه را در عمل باید به صدق بکشانی و وقتی حرف به عمل درآمد، این جاست که می‌گویند: راست گفت. حالا این که دارد «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْقَانِتِينَ» (تحریم: ۱۲)؛ این تصدیق می‌کند کلمات و کتب پروردگار را و این تصدیق یک تصدیق عادی نیست. و این «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»، وصف قابل توجهی است.

هم حضرت مریم است غذای بهشتی می‌خورد و حضرت عیسی هم که عنوان روح الله دارد، انگار که جنبه

بشر بودنشان می‌رود که زیر سؤال برود!

در مقابل بحث غلو این «كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» را می‌گویند که این‌ها بشرند.

(۷۵): «... أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفِكُونَ»؛ ببینید ما چطور آیات را تبیین می‌کنیم و این‌ها

به کدام سمت منحرف می‌شوند؟!

اگر قرآن را نگاه بکنید، در سور مختلفی درباره یک نوع فرح بودن و شادمانی در آن چه خود طرف دارد، می‌گوید: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم: ۳۰) این که کسی بیش از مبلغ و منتهای علمش نمی‌تواند بیشتر بخواند. کلا کسی منتهای آن چه را که می‌خواهد منتهای علم خودش است، لذا یک دید مادی‌گرایانه اصلا نمی‌تواند با ائمه و انبیاء کنار بیاید؛ چون آن چه که تو می‌خواهی بگویی ارزش دارد، انبیا می‌گویند: این متاع قلیل است و آن چه که آن‌ها می‌گویند تو قبول نداری!

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَخَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر: ۸۳)؛ وقتی رسل با بینات می‌آیند چرا این‌ها قبول نمی‌کنند؟ چون به میزانی که علم دارد با همان دارد حال می‌کند؛ خوشحال است به همان میزان علمی که دارد...

این آدم با این مبلغ علم جلوی انبیاء می‌ایستد. در آیاتی که در آن «فرحوا» دارد، به جای این‌که از خدا بگیرد از طرف دیگری می‌گیرد و این اشکالات به وجود می‌آید؛ چنانچه داریم: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا»؛ او کسی است که شما را در بر و بحر حرکت می‌دهد و زمانی که شما در کشتی بودید، یک باد طیبی به شما وزید «فرحوا بها»؛ به چه شاد شدند؟ به باد! الان دلش به باد خوش است نه این که چه کسی این باد را آورد! اصلا این اندیشه‌اندیشه‌ای نیست که بخواند ... مادامی که مبلغ علمش همین باشد، حتی این بازگشت‌ها هم بازگشت‌های به درد بخوری نیست! «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنْجِيتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (یونس: ۲۲)

این سطح علم اوست و همه‌اش هم در این سطح حاضر می‌شود. اگر هم گاهی اوقات می‌بینید سیمش وصل می‌شود، چون فطرت مدسوس لگدگوب شده دارد، لذا گاهی سیمش به بالا وصل می‌شود.



## صلوات!

---

۱. بچه ما پرسید که چرا خانه نمی خری؟ گفتم: پول نداریم. گفت: برو از بانک بگیر! در صورتی که آدم از حساب خودش برمی دارد. آن دنیا هم همین جور است.

۲. یک پلیس قصد کرده بود یک موتوسوار را جریمه کند. نتوانست به کارت و کلاه و اینها ایراد بگیرد گفت این موقع شب چرا بیرون آمدی؟ موتور سوار گفت: خدا و امام زمان هستند. پلیس گفت: پس سه ترک سوار کردی!

۳. (نمل: ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴)